



آسیب های فرهنگی، جامعه بهره ور و تمدن بالنده/ دکتر مرعشی

کد خبر: ۵۰۸۹۶

تاریخ: ۰۶ آبان ۱۳۹۳ - ۱۳:۳۱

حرا: سخن از تمدن و فرهنگ ولای ایرانی اسلامی و در مقابل تشریح ابتلائات و آسیب های فرهنگی جامعه ایرانی سالهاست به یکی از دغدغه های اندیشمندان ایرانی در حوزه های مختلف علوم انسانی تبدیل شده است. در مطالعات و بررسی های انجام شده گاهی چنان دست آوردهای تمدن درخشان ایرانی اسلامی برجسته می شود که چالش های فرهنگی و در نهایت موانع رشد و توسعه اجتماعی مغفول می ماند. در مقابل گاهی برخی پژوهشگران به گونه ای در تشریح ابتلائات فرهنگی و اجتماعی جامعه ایرانی و بدون ارائه راهکار افراط کرده اند که گویا هیچ روزه امید در مسیر توسعه اجتماعی و اصلاح سبک زندگی ایرانی وجود ندارد. در این میان به نظر می رسد ضروری است مطالعات انجام شده در حوزه آسیب های فرهنگی و اجتماعی ضمن به رسمیت شناختن هویت تاریخی جامعه ایرانی و تاکید بر نقاط درخشان تمدن ایرانی اسلامی، بدون رودربایستی و فارغ از حساسیت های سیاسی، به تشریح نقاط تاریک سبک زندگی ایرانی و آسیب های فرهنگی بپردازد و با ارائه سامانه ای از پیشنهادات عینی و کاربردی، افقی را در مسیر اصلاح و توسعه اجتماعی و در نهایت بازیابی عناصر موثر در ساخت تمدن نوین ایرانی بگشاید.

مطلب پیش رو حاصل گفتگوی مفصل و چند ساعته با **دکتر سید جعفر مرعشی، عضو هیئت علمی سازمان مدیریت صنعتی، عضو شورای مرکزی موسسه حرکت رشد و اعتدال و پژوهشگر حوزه های فرهنگی و اجتماعی** است. وی در این گفتگو با اشاره به پژوهش های انجام شده در این حوزه، ویژگی های مثبت فرهنگی و بویژه ابتلائات و آسیب های فرهنگی امروز را بر شمرده و با ریشه یابی آن در سه محور اساسی به عنوان موانع اصلی توسعه اجتماعی، سامانه دستیابی به سبک زندگی تعالی جو را با هدف توسعه تفاهم اجتماعی ارائه و در نهایت آن را زمینه ساز تمدنی نوین قلمداد نموده است.

متن کامل گفتگوی خبرنگار حرا با دکتر سید جعفر مرعشی، که صاحب آثار متعددی در حوزه «توسعه اجتماعی» است، از نظر می گذرد:



جامعه بهره ور، توسعه اجتماعی و تمدن نوین

بهره وری به معنای عام در بستر توسعه اجتماعی صورت می پذیرد. این توسعه در شرایطی بدست می آید که ما برای شکوفایی تمدن در جامعه خود زمینه سازی کنیم. پیش از آن باید بدانیم تمدن ما چه ویژگی هایی دارد. ما در جامعه ای هستیم که در طول تاریخ خود بنیان های عمیق اعتقادی داشته است. به نظر می رسد یکتا پرستی موضوعی است که ما قبل و بعد از اسلام همواره شاهد آن بوده ایم.

بنابراین یکی از **عناصر بنیادین تمدن** مورد نظر ما **پایگاه نظام ارزشی** است که در شرایط امروز این نظام ارزشی به مبانی دینی و اعتقادی دین اسلام بر می گردد. نکته دوم که این تمدن مورد نظر باید بدان اتکا پیدا کند یک **نظام فکری بالنده** است زیرا ما نمی توانیم بدون این نظام در مسیر ساماندهی تمدن خود گام برداریم. این نظام طبعاً نمی تواند به سه چیز بی اعتنا باشد یکی اینکه این نظام باید بتواند مبانی عقلانی مندرج در دین را در بر داشته باشد. دوم اینکه این نظام فکری باید عقلانیت مورد نیاز ما را که بتواند پاسخگوی نیاز فردا باشد، در بر داشته باشد و سوم اینکه این نظام نمی تواند نسبت به اقدام و کاربرد در مسیر بهبود حیات جامعه و دستیابی به یک سلسله مطلوب ها ظرفیت نداشته باشد.

پس این نظام فکری بالنده که یکی از پایه های تمدن نوین ما خواهد بود، باید از بنیان هایی برخوردار باشد که بتواند با مبانی دینی ما در پیوند باشد و از طرف دیگر با بهره مندی از یک سازه عقلانی کارآمد، در مسیر دگرگونی و توسعه جامعه، سازمان ها، خانواده ها و انسان ها، به کار گرفته شود.

نکته دیگر یک **نظام عینی** است که می توان آن را در سه **نظام سیاسی، فرهنگی و اقتصادی** تشریح

نمود.

در نتیجه اگر بخواهیم یک تمدن بالنده داشته باشیم باید سه نظام ارزشی، فکری و عینی را در خود جای دهد. همین طور که می بینیم اگر هر سه اینها در یک منظومه هماهنگ عمل کنند می توان ادعا کرد که در مسیر دستیابی به یک جامعه بهره ور هستیم که منشا پیدایش انسان های بلوغ یافته و بالنده است.

شناخت فرهنگ عمومی لازمه استخراج موانع ساخت تمدن بالنده

در این راه اما سه مانع جدی از لحاظ فکری و رفتاری وجود دارد که نیاز است این سه مانع بررسی شوند و البته برای بررسی این سه مانع باید فرهنگ عمومی خود را بشناسیم.

نکته مهم این است که ما نمی توانیم ابعاد فرهنگ عمومی خود را بشناسیم و بعد در یک آزمایشگاه به تولید یک سلسله ادبیات نو به عنوان یک نظام فکری پردازیم. پس بنده می خواهم از شناخت فرهنگ عمومی خودمان به نکاتی اشاره نمایم که از مرور بر آنها سه مانع اصلی نیل به یک تمدن بالنده استنتاج شود.

فرهنگ عمومی ما حاصل تکاپو برای سازگاری با محیط طبیعی و اجتماعی ایران است

اگر بخواهیم به گونه ای ساده ویژگی های فرهنگ عمومی خود را بررسی کنیم می توانیم ادعا نماییم که فرهنگ عمومی ما به تعبیری حاصل یک تکاپو برای سازگاری با محیط طبیعی (ویژگی های فلات ایران، آب و هوای ایران، اقلیم ایران، شرایط خاک ایران، بیابان های ایران، رودخانه های ایران و ...) و محیط اجتماعی ایران است.

ما در طول تاریخ خود یک سلسله تهدیدهایی داشته ایم که امنیت جامعه ما را به خطر انداخته است. اگر شما به کتیبه های بیستون که در کرمانشاه است نگاه کنید سه عامل تهدید آمیز به نقل از داریوش پادشاه ایران بیان شده و جنگ، دروغ و خشکسالی به عنوان خطر برشمرده شده است. این نشان می دهد تهدیدات و خطرات با دوران خاصی پیوند نداشته و در طول تاریخ مکرر بوده است.

در دو هزار و پانصد سال گذشته به طور متوسط هر دو سال یکبار در جنگ بوده ایم

ما در ایران در یک بازه زمانی دو هزار و پانصد ساله، تجربه هزار و دویست جنگ بزرگ و هزاران جنگ کوچک را داشته ایم. در واقع هر دو سال یک بار در شرایط جنگ بوده ایم. حالا شما تصور کنید ملتی را که هر دو سال یک بار تجربه یک جنگ را داشته باشد با چه تجربیاتی مواجه بوده و چه آثاری را بر روان، اندیشه و رفتار خود لمس می نماید.

هرچند ما در دنیای امروز زندگی می کنیم اما محصور در یک امتداد تاریخی هستیم. ما نمی توانیم گذشته را نادیده بگیریم، گذشته ای که هنوز مولفه هایش وجود دارد و خود را نشان می دهد یا اینکه خود را بازتولید می کند.

ویژگی های ارزشمند فرهنگ ایرانی

اگر ما برگردیم به خصوصیات و ویژگی های ارزشمند خودمان خواهیم دید که مهمان نوازی، طرفداری از مظلوم، مهربانی و کمک به نیازمندان، احترام به خدمت گذاران و سالخوردگان از ویژگی های مثبت فرهنگ خودمان است.

در عین حال ما بدون اینکه دچار سوء تفاهم و یا دچار نگرانی و گمراهی شویم که بگوییم هیچ توفیقی نداشته و یا نخواهیم داشت، باید بگوییم که مانند هر موجود دیگری ما همزمان که به محسنات فرهنگی خود می اندیشیم باید به مشکلات و نقاط ضعف هم فکر کنیم، چون اگر فقط نقاط قوت را ببینیم برای اصلاح راه به جایی نمی بریم.

در طول چند دهه گذشته جمعی از افرادی که در سرزمین ما زندگی می کنند، بررسی ها و پژوهش هایی کرده اند تا ببینند چرا ما نمی توانیم شرایط را برای توسعه خود رقم بزنیم و در این راه چه موانعی بر سر راه بالندگی جامعه ایران وجود دارد.

آسیب ها و ابتلائات فرهنگی ما

یکی از محوری ترین موضوعاتی که این پژوهشگران بدان پرداخته اند موضوع فرهنگ است. در پرداختن به موضوع فرهنگ اندیشمندان داخلی توانسته اند آسیب های فرهنگی را بر شمارند که هر چند اثبات شده نیست اما بالاخره باید بدان فکر کنیم. در این مورد کتاب های زیادی نوشته شده است.

ما در جامعه خود دچار مسئله ای هستیم که شاید بتوان آن را **فرهنگ خودکامگی** نامید. واقعیت این است که بعد خودکامگی در فرهنگ ما قابل انکار نیست. البته ریشه این موضوع را می توان تحلیل کرد چنانکه برخی از صاحب نظران ریشه این فرهنگ را ایلپاتی بودن جامعه ما قلمداد کرده اند. اما من معتقدم می توان خودکامگی را به موضوع ریشه ای تر نسبت داد.

فرهنگ بی ثباتی اجتماعی و فقدان امنیت اجتماعی و حقوق فردی و همچنین افول عقل گرایی، از دیگر نکات منفی فرهنگ ما ذکر شده است.

برخی دیگر که به مشاهدات اجتماعی روی آورده اند، به **بیگانه بودن با تاریخ** اشاره داشته اند. گویا ما امتداد وقایع تاریخی را نمی سنجیم و نسبت تاریخی خودمان را با وقایع گذشته در نظر نمی گیریم.

عده ای دیگر **حقیقت گریزی، پنهان کاری، ظاهر سازی، قهرمان پروری، خودمحوری و برتری جویی**، را مطرح کرده اند. به نظر می رسد ما فکر می کنیم تحت هر شکلی برتر هستیم و یا می خواهیم برتری جویی را در سرشت خود دنبال کنیم.

بی برنامه گی، رباکاری و فرصت طلبی، کمبود صراحت لهجه (با شفافیت سخن نگفتن)، لاف زنی، احساساتی بودن، شعار زدگی (شعار در جای خود خوب است به شرط اینکه تناسب آن با محتوا وجود داشته باشد) و مسئولیت ناپذیری از دیگر آسیب های فرهنگی است.

در مورد مسئولیت ناپذیری باید گفت در حال حاضر ما بحران آب داریم ولی هیچکس اعتراف نمی کند که ما واقعیت های طبیعی ایران را در نظر نگرفته ایم، ما در گذشته قنات را به عنوان پاسخی منطقی به اقلیم ایران ابداع کرده بودیم که منابع آب محدود را به گونه ای منتقل کنیم که دچار فساد و تبخیر و رکود نشود اما امروز بدان بی توجه بودیم. بنابراین کارشناسان ما باید اعتراف کنند که از انسجام تاریخی ذهنی که بایستی در مدیریت منابع آب مد نظر قرار می گرفت غفلت کرده اند و باید مسئولیت این غفلت را بپذیرند. همین نکته درباره اختلاس ها و تخلفات مالی و ارزی رخ داده در کشور نیز صادق است، اگر جامعه ای بخواهد در مسیر توسعه گام بردارد باید کارشناسان و مسئولینش با شجاعت مسئولیت بپذیرند و اعتراف کنند چه اینکه همین اعتراف زمینه ساز اصلاح است.

از دیگر آسیب های فرهنگی می توان به موارد زیر اشاره کرد: **توقع و نارضایتی دایمی** (گویا همیشه انتظار داریم با حداقل کار حداکثر را بدست بیاوریم. ما بدون اینکه در خودمان ظرفیت ایجاد کرده باشیم می خواهیم به نتیجه برسیم در صورتیکه کشورهای توسعه یافته در جهان شبانه روزی کار و تلاش کرده اند) **حسادت و حسد ورزی** (این امر در مورد کارآفرینان، مدیران و کارشناسان بسیار دیده می شود، گویا که ما از موفقیت هموطنانمان رنج می بریم!) **همه چیزدانی** (کمتر دیده می شود که مردم ما در اظهار نظرهای خود بگویند من در مورد این موضوع اطلاعی ندارم گویا ما همه چیز را می دانیم. ما در دوره قبل رییس جمهوری داشتیم که خودش می گفت من کارشناس همه چیز هستم. وقتی این رفتار از یک مسئولی ارشد سر بزند تاثیر زیادی دارد و یک نظام و سیستم را مخدوش می کند).

کلی نگری (درباره همه چیز در کلیاتش سخن می گویم) **عدم تعادل در قضاوت** (ما در قضاوت منصف نیستیم و اگر از کسی خوشمان بیاید هیچ خطایی از او نمی بینیم و اگر از کسی بدمان بیاید هیچ حسنی در او نمی بینیم. اگر ما در قضاوت های مان منصف نباشیم نمی توانیم در مسیر اعتدال حرکت کنیم. اگر امروز می گوئیم که اعتدال ضرورت است نه به خاطر اینکه دکتر روحانی می گوید بلکه به این دلیل که اعتدال برای توسعه جامعه امروز ما ضروری است) **حزم اندیشی** (ما انگار آمادگی داریم نسبت به برخی رفتارها و عقاید در خودمان تغییر ایجاد کنیم اگر یک قالبی در ما بوجود آمده باشد گویا باید آن را حفظ کنیم)

برخی دیگر از اندیشمندان و محققان **خودمداری** را مد نظر قرار داده اند که البته با توجه به خود و حقوق خود با دیگر نقاط جهان متفاوت است. در غرب در کنار توجه به حقوق خود این دیدگاه هم وجود دارد که کسب حقوق خود در چارچوب قوانین صورت گیرد. ما وقتی از کسب حقوق خود سخن می گوئیم می خواهیم فوق قانون عمل کنیم، گویا هر ایرانی خود قانون گذار، مجری و قاضی برای کیفیت اجراییست. در شهری مانند تهران امکانات پارک ماشین کم است و ما کم نمی بینیم شهروندانی که جلوی خانه خود مانعی برای پارک دیگران بوجود آورده اند. در حالی که کوچه متعلق به همه است.

روزمرگی یکی دیگر از موارد منفی فرهنگ ماست. ما افق بلند مدت و نگاه به آینده نداریم. اگر روزمرگی در روحیه ما نبود آیا وضعیت دریاچه ارومیه در حال حاضر بدین شکل بود؟ ما انگار فقط می خواهیم امروز را در نظر داشته باشیم و پیامدها را نمی بینیم. علاوه بر این ها **استبداد زدگی، خشونت و تجاوزگری، نا**

امیدی، تحقیر شدگی و احساس حقارت از دیگر موارد مطرح شده توسط اندیشمندان است.

مطالعه ای دیگر در باره آسیب های فرهنگی

در اینجا می توان نتیجه یکی دیگر از مطالعات درباره آسیب های فرهنگی را این گونه برشمرد:

پیش داوری: اکثر پیشداوری های ما منفی است و اگر هم مثبت باشد آثار منفی دارد چرا که پایگاه استدلالی برای آن وجود ندارد.

دگماتیسم: نوعی جزم و جمود در ما رسوخ کرده است مثلاً ما می گوئیم الف ب است و بعد می گوئیم محال است الف ب نباشد. جالب این است تا هنگامی که درباره موضوعی ادعا می کنیم بیان ساده است اما هنگامی که می گوئیم محال است که این طور نباشد ظاهر، چهره و لحن ما عوض می شود و با یک حالت قاطع بیان می کنیم و انگار درباره موضوع غیرتی می شویم!

خرافه پرستی: این مسئله مختص به متدینان سنتی نیست بلکه در بافت دینی و سکولار مشترک است یعنی به مسایلی باور داریم که هیچ گونه استدلالی برای آنها نداریم.

وقتی این سه ویژگی ها در یک فرد جمع می شود تجلی نوعی **استدلال گریزی** است.

بها دادن به ارزش گذاری دیگران نسبت به خود: گویا برای ما بسیار اهمیت دارد که دیگران درباره ما چه نظری دارند. ما به ندرت درباره عملکرد خود ارزیابی داریم. فرض کنیم دیگری درباره ما نظری داشته باشد، نکته این است که آیا من باید درباره خودم نظری داشته باشم و یا باید تلاش کنم نظر دیگران را درباره خودم اصلاح کنم؟ نباید دغدغه من این باشد که فلانی نسبت به من چه عقیده ای دارد. پس این نشان می دهد که افراد غایتی را برای خود ندارند.

همرنگی با جماعت: گویا برای ما اهمیت دارد که خود را هم رنگ با جماعت جلوه دهیم در صورتیکه ممکن است که ما خواست و نظر دیگری داشته باشیم.

نلقین پذیری: این موضوع به غایت در نظام کارشناسی و مدیریت چه در بخش خصوصی و دولتی رایج است. در ادارات و سازمان ها جایگاه فرد با میزان نلقین پذیری افراد از سخن او رابطه مستقیمی دارد.

القا پذیری: در این حالت یک نظر آنقدر تکرار می شود که تکرار جای دلیل را می گیرد که به آن اصطلاحاً پروپاگاندا می گویند. در چند سال گذشته این مسئله در کشور بسیار به کار گرفته شد که به آن پوپولیسم هم می گفتند. در این روش یک مطلب بارها تکرار می شود بدون اینکه برای آن دلیل عنوان شود. البته القاپذیری خاص فرهنگ ما نیست چون هیتلر هم از این روش بهره برد.

تقلید: در اینجا باید گفت مراد ما آن اصطلاح تقلید که در فقه مطرح می شود نیست چون در فقه تبعیت از نظر کارشناس خبره است و ما در عرصه های دیگر هم از نظر کارشناس تقلید می کنیم. منظور اینجا بعد روانشناسی است نه فکری. ما آگاهانه یا ناآگاهانه نوع خوراک، پوشش حتی مراسم خود را به تبعیت از فردی مورد قبول انجام می دهیم و فرد در اینجا مانند دیگری می شود.

تعبد: تعبد در اینجا به معنی پرستش نیست بلکه یعنی سخن فردی را پذیرفتن چون گوینده مورد قبول ما است. به عبارت دیگر وجه استدلالی برای آن حرف وجود ندارد اما از آن جهت که فرد مورد قبول ما می گوید، حرف پذیرفته می شود.

همرنگی با جماعت، نلقین پذیری، القا پذیری، تقلید و تعبد بدین معنی است که ما گویا **به دنبال زندگی اصیل نیستیم**، به خاطر اینکه زندگی اصیل یک طرفش اخلاق است، یک طرفش تعقل و طرف دیگر آن غایت اندیشی.

شخصیت پرستی: شخصی در مسیر ما قرار می گیرد ما بدست خودمان او را برجسته و فربه می کنیم و انگار به سمتی می رویم که او را می پرستیم. نکته این است که هیچ شخصی به کیش تبدیل نمی شود مگر اینکه مخاطب داشته باشد و مخاطبان او را بزرگ کنند.

تعصب: این مسئله البته به معنای مثبت آن مذموم نیست. تعصب یکی چسبیدن به چیزهایی که داریم و نگاه نکردن به چیزهایی زیادی که باید بوجود بیاوریم. ما در بسیاری موارد نسبت به چیزهایی که داریم شیفته می شویم. اینجاست که یک اتفاقی می افتد و آن این است که پدیده خودی و غیرخودی مطرح می شود که در سطح خانواده، سازمان و جامعه دیده می شود. این از یک طرف به فراقکنی برمی گردد و از طرفی دیگر همه چیز را خویش و بیگانه می کند.

اعتقاد به برگزیدگی: ما فکر می کنیم علی رغم همه مشکلاتی که وجود دارد دچار بحران نمی شویم، احساس می کنیم که بالاخره همه مشکلات درست می شود و برای خودمان یک وضع استثنایی و خاص قابل می شویم و همیشه منتظر دست غیب هستیم. البته اعتقاد به امام زمان (عج) ریشه عمیقی دارد اما اینکه من همه تدابیر لازم برای زندگی خودم را به ظهور امام زمان (عج) نسبت دهم مشکلی را حل نمی کند. در صورتیکه انسان باید تا صد سال آینده خود و دیگران را ببیند. ما به عنوان خلیفه خداوند باید در زمین دگرگونی ایجاد کنیم.

تجربه نگرستن از گذشته: ما رخدادها را به سادگی فراموش می کنیم و به دفعات از یک جهت ضربه می خوریم. ما در چهار دهه گذشته مسئله تزریق پول بدون پشتوانه لازم در نظام تولید و افزایش تورم را بارها در قبل و بعد از انقلاب دیده ایم. چرا ما درس نمی گیریم؟ چون فکر می کنیم آن مربوط به گذشته است و من دچار این خطا نمی شوم. ما رخدادها را فراموش می کنیم و از موضوعاتی ضربه می خوریم که در گذشته ضربه خورده ایم. البته این در حالی است که ما از لحاظ عاطفی گذشته را فراموش نمی کنیم و به نحوی کینه عاطفی پیدا می کنیم در صورتیکه ما باید نسبت به موضوعات به خصوص جهل و نادانی خود کینه منطقی پیدا کنیم.

جدی نگرستن زندگی: سؤال اینجاست در عین حالی که به طور طبیعی تفریح می خواهیم آیا نباید زندگی را جدی بگیریم؟ اگر می بینیم که در یک نظام تولیدی استمرار مداوم کیفیت و بهبود تکنولوژی به چشم می خورد ریشه در اعتقاد به جدی گرفتن زندگی دارد. البته کسی می تواند زندگی را جدی بگیرد که اعتقاد داشته باشد از نظام هستی مستثنی و جدا نیست، یعنی سنجش گری و محاسبه در رفتار انسان باشد و مسایل را اولویت بندی کند. مثلاً ما همه می خواهیم اصول گرا باشیم بدون اینکه در مواضع خود تغییر و یا تعدیلی ایجاد کنیم. به خاطر همین گاهی خیلی ها در اصول گرایی جزمی می شوند و فکر می کنند اصول گرا بودن یعنی قالب رفتار را هم به شکل خاصی انجام دادن. در صورتیکه پیامبر(ص) از همه ما اصول گرا تر بود اما در اتخاذ مواضع جدید از همه هم اعتدال گرا تر بود. یعنی شخص نباید نسبت به واقعیت در جای خود بماند. اصول گرا بودن جزمیت در مواضع نیست. به بیان دیگر ما باید بر مبنای اصول در مواضع تعدیل کنیم. در نهایت انسانی که زندگی را جدی می گیرد باید بداند که کجای زندگی انعطاف داشته باشد و کجای زندگی انعطاف نداشته باشد.

نگرش نادرست به کسب و کار: گویا ما فقط برای کسب درآمد کار می کنیم و به تعبیری حتی اگر از راه بیکاری هم بتوانیم زندگی کنیم راضی هستیم. گویا کار برای ما اصالت ندارد. برای ما ظاهراً درآمد مهم است مستقل از اینکه چقدر کار می کنیم. ما همیشه انتقاد داریم که چرا فلان مسئول کاری را قبول میکند که از عهده آن بر نمی آید در صورتیکه آن کارگری که کارش را درست انجام نمی دهد هم همین رفتار را از خود نشان می دهد. اگر می خواهیم این رفتار را اصلاح کنیم باید اولاً کاری را قبول کنیم که از عهده آن بر بیاییم و ثانیاً آن کار را به بهترین شکل ممکن انجام دهیم.

عدم اعتقاد به پذیرش محدودیت و سختی: ما در زندگی نمی توانیم همه چیز را داشته باشیم، باید یک سلسله چیزها را از دست بدهیم تا چیزهای دیگر بدست آید. همه چیز را خواستن هم در افراد جامعه وجود دارد هم در مدیران و مسئولین. اگر نگاهی به اسناد توسعه خود بیندازیم خواهیم دید که چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب ما همه چیزهای خوب را می خواهیم با هم داشته باشیم بدون اینکه اصلی و فرعی کنیم. در صورتی که در نقطه مقابل ما باید چیزهایی را فدا کنیم تا چیزهای دیگر را بدست آوریم. ولی در عوض در چیزهایی که بدست می آوریم باید متمایز و ممتاز باشیم.

مصرف زدگی و تجمل پرستی: ممکن است این مسئله با توجه به پایین آمدن درآمد در جامعه کمتر شده باشد اما واقعیت این است که اصل این رفتار در وجود ما از بین نرفته است. آیا کم دیده ایم که حاضر شده ایم عزت نفس خود را از دست بدهیم تا فلان میلمان در خانه ما وجود داشته باشد؟

عدم تشخیص خوشایند و مصلحت: خوشایند به معنی منافع کوتاه مدت و مصلحت به معنی منافع بلند مدت است. ما باید بتوانیم بین منافع کوتاه مدت و بلند مدت تفکیک قایل شویم. ما از آن جهت که شهروند جامعه ایرانی هستیم حتماً باید به منافع بلند مدت هم توجه کنیم.

زبان پریشی: درباره این موضوع باید به دو نکته اشاره کرد: اولی زیاده گویا. در جامعه ما راحت ترین کار زیاد حرف زدن است. مورد دیگر اینکه اغلب حرف خودمان را نمی فهمیم و سخنانمان پشتوانه ندارد و بیشتر لفاظی می کنیم.

ظاهر گرایی: ما به جای توجه به پیامی که پشت یک مطلب است فقط به ظاهر آن توجه می کنیم. **ظاهر بینی** ما را آماده **ظاهر سازی** و **ظاهر سازی** می کند و در این صورت عرفان، اخلاق، عقلانیت و علم اسیر همین ظاهر گرایی می شود.

نظر 3000 استاد دانشگاه درباره موارد منفی فرهنگ ما

دسته بندی دیگری که وجود دارد حاصل مطالعه ای است که در سال 1388 انجام شده و 3000 استاد دانشگاه در آن جامعه آماری آن بوده اند. این افراد ویژگی های زیر را به عنوان موارد منفی فرهنگ برشمرده اند.

- ضعف فرهنگ کار جمعی
- انتقاد ناپذیری
- رودربایستی زیاد
- تعریف و تمجید زیاد در حضور دیگران و غیبت در غیاب
- به سختی به تفاهم رسیدن
- واقعیت نداشتن تعارفات
- غلبه احساسات بر خرد ورزی یا همان تقدم شعار بر شعور
- رواج دروغ
- خودمداری
- پنهان کاری

در این تحقیق جز مورد «به سختی به توافق رسیدن» که 72 درصد به آن رای داده اند، در باقی موارد بیشتر از نود درصد روی آن اتفاق نظر داشته اند.

ریشه یابی آسیب های فرهنگی ما

تصویری که از فرهنگ ما در بالا طراحی شد برای مخاطب قطعا سخت و آزاردهنده است. اما واقعیت چیست؟ آیا یک انسان عاقل سرما نمی خورد؟ و یا دچار تنگی نفس نمی شود؟ آیا وقتی دچار بیماری شویم نباید به پزشک مراجعه کرد؟

اگر یک ملت با پشتوانه تاریخی ارزشمند و نشانه های ایثار برجسته ای که پشت سر دارد به این نتیجه برسد که دچار یک بیماری شده باید واقع نگرا نه به دنبال علاج باشد. ما باید آرمان گرا باشیم اما آرمانگرایی واقع بینانه. امروز ما دچار مسائلی شده ایم که باید اینها را ببینیم.

به نظر بنده در بنیانی ترین ریشه یابی برای این مسایل و آسیب ها سه موضوع مطرح می شود. به عبارت دیگر این مواردی که از فرهنگ ما در بالا تصویر شد در سه چیز ریشه دارد:

- فرهنگ اقتدارگرایی تاریخی
- فقا هت ساختارگرایی دینی
- کارشناسی تجربه گرایی مادی

1. فرهنگ اقتدارگرایی تاریخی

درباره فرهنگ اقتدارگرایی تاریخی باید گفت که ما در جامعه ای زندگی می کنیم که همه کسانی که به نوعی در تاریخ ما به حکومت رسیدند چه از طریق وراثت، هجوم به کشور، شورش اجتماعی و انقلاب و چه از طریق انتخاب وقتی به حکومت رسیدند گویا خیال کردند مالک جان، مال و آبرو و حیثیت مردم هستند. من این را فرهنگ اقتدارگرایی تاریخی می نامم به معنی تسلط بی قید و شرط بر مردم توسط حاکم. در سازمان ها هم آزاداندیشی کارشناسان مورد احترام مدیران نیست چرا که سامانه فکری کارشناس باید از اراده مدیر تبعیت کند. گویا ما اندیشه مستقل را پذیرا نیستیم.

در تاریخ ما کم نبودند پادشاهانی که جان وزیر با لیاقت خود را گرفتند. امیرکبیر و خواجه رشید الدین فضل الله همدانی از این مواردند. خواجه فضل الله همدانی یکی از پیشرفته ترین سیستم های تخصیص منابع، بودجه بندی و مالیات گیری را در کشور راه انداخت ولی حاکم وقت او را در درخت گذاشت و از وسط آره کرد!

تاریخ ما سرشار از مصادره هاست که در تاریخ انقلاب خود ما هم به چشم می خورد. ما همواره شاهد

مصادره‌هایی بوده ایم که هیچ وجه شرعی نداشته به خاطر همین هیچ ربطی به فرهنگ دینی ما ندارد و ناشی از فرهنگ اقتدارگرایانه تاریخی است. ممکن است این کار از جانب کسی سرزند که به نام دین این کار را انجام می‌دهد. خود این موضوع در دین بنیان ندارد اما در حال حاضر شکار خانه‌های خالی توسط برخی از نهادها دیده می‌شود که البته برای باورهای دینی مردم هزینه بردار است.

ما همه در درون خود یک موجود مستبد داریم. درست است که شاه از سرزمین ما خارج شده اما شاه یکایک ما ایرانی‌ها از وجود ما خارج نشده است که به نظر بنده منشأ آن در فرهنگ اقتدارگرای تاریخی است.

شاید ما به عنوان افراد جامعه در جایگاهی نباشیم که بتوانیم جان دیگری را بگیریم اما نسبت به وجود کسی دیگر احساس سیطره می‌کنیم.

همین امروز ما می‌خواهیم به سوی آرمان‌های دینی گام برداریم اما آیا این بدون اینکه مردم خودشان نسبت به این آرمان‌ها آگاه و قانع شده باشند ممکن است؟ خداوند هیچ گاه نخواسته کسی بدون قانع شدن چیزی را بپذیرد. البته گاهی سخن از قوانین است بدین ترتیب که یک نظام کارشناسی، قوانینی را وضع کرده است که هرچند شاید من نپذیرم اما به خاطر سلامت جامعه باید بدان پایبند بود چرا که این تقدم حقوق جمع بر فرد است. در این حالت حقوق فرد تا جایی مورد اعتماد است که به حقوق جمع تعرض نشود.

2. فقاقت ساختارگرای دینی

فقاقت ساختارگرای دینی یعنی فقاقتی که فقط به قالب توجه کند. پدیده‌های اجتماعی درون و بیرون دارند اما اگر شما اصالت را به قالب دادید و مثلاً به ظاهر افراد توجه کردید این مقدمه ظاهرسازی، و ظاهر فریبی خواهد بود. اگر ما مقتضیات زمان و مکان را به فقه وارد نکنیم به ساختارگرایی در فقه می‌رسیم. امام خمینی(ره) در طول سالهای اول انقلاب توانست نوآوری‌هایی را مثلاً درباره شطرنج در فقه انجام دهد.

فقاقت ساختارگرا به معنی عدم پذیرش پویایی و تحول و نوگرایی در محتوای رفتار جامعه است. فقاقت ساختارگرا جریان‌هایی را به عنوان نوآوری، کمال‌جویی اجتماعی و رفتاری و گسترش هنر در مقیاس اجتماعی نمی‌پذیرد. در حال حاضر می‌بینیم که یکی از شهرهای دینی ما از قضا از افسرده‌ترین شهرهای ماست چرا که رویکرد به موسیقی، تئاتر و سینما مورد قبول واقع نشده است و برخی از افرادی که واجد همین فقاقت ساختارگرا هستند سیطره دارند.

اگر در یک جامعه فقاقت ساختارگرا در نظم اجتماعی غلبه پیدا کند ریای اجتماعی پیدا می‌شود و ظاهرگرایی، ظاهرسازی و ظاهر فریبی رخ می‌دهد. خوشبختانه امروز حرکت‌هایی در درون حوزه صورت گرفته و با تکیه بر محک‌های دینی نوآوری‌هایی رخ داده و از این نوع فقاقت فاصله گرفته شده است. البته این تحول مستلزم تغییر روش‌شناسی فقهی است که خود فقها باید با منطق علمی خودشان آن را اصلاح کنند.

امروزه آثار فقاقت ساختارگرا در جامعه ما بطور نسبی مهار شده است ولی در جوامع دیگر می‌بینیم که آثار خونی‌ار و نگران‌کننده‌ای را بوجود آورده است. این فقاقت ساختارگرایانه هم می‌تواند در منظومه فکری شیعه رخ دهد و هم در منظومه فکری اهل تسنن و البته می‌تواند با سلسله مطالبی دیگر در هم بیامیزد و به یک تهدید جهانی تبدیل شود همانطور که ما همین موضوع را در مورد طالبان و داعش می‌بینیم.

هر چند امروز در مدیریت جامعه تلاش‌هایی شده که آثار این نوع فقاقت از میان رود ولی نمی‌توانیم تضمین دهیم که از آثار زیانبار آن خلاص شده ایم. البته منظور بنده این نیست که هر نوع محدودیت که از جانب فقه مطرح می‌شود را به عنوان فقاقت ساختارگرا تلقی کنیم بلکه مقصود این است که جامعه را باید مصون نگه داشت. البته مصون‌سازی جامعه نه به این است که از افراد سلب اراده شود بلکه افراد در جامعه باید به عنوان کنشگر فعال نقش ایفا کنند و از طریق کارشناسان، نخبگان و اندیشه‌ورزان جامعه به یک سامانه پرتحرک اجتماعی تبدیل شود و جامعه را از تهدیدات بیرونی و درونی حفظ کنند.

نظام فرهنگی باید مانند بدن انسان به گونه‌ای باشد که عناصر قابل هضم و جذب را دریافت کند و عناصر غیرمطلوب را آگاهانه کنار گذارد. بدن ما این را بصورت طبیعی انجام می‌دهد اما در جامعه باید این را به یک عمل کنشگرانه ارادی تبدیل کنیم.

3. کارشناسی تجربه‌گرای مادی یا کارشناسی برخواسته از اصالت ماده

ما نمی‌توانیم همه یافته‌های ادبیات امروز جهان را مطلوب و مستحکم بدانیم. اگر من به عنوان یک کارشناس در دنیای امروز آموزه‌های الهی را باور نداشته و به نقش وحی در تنظیمات اجتماعی معتقد

نباشم و نقش آموزه های دینی را در سامان دادن اخلاق در انسان وارد نکنم و فقط به اعتبار اینکه این مطلب در جهان امروز نتیجه داده است آن را قابل قبول تلقی کنم، در واقع اصالت را به پدیده هایی داده ام که در جهان امروز در اثر توجه به اصالت ماده بدست آمده اند. ممکن است در تصمیم گیری درباره هر پدیده ای اصل را بر تراکم و افزایش پول با انتقال حداکثر ریسک به وام گیرنده بگذاریم. چه اتفاقی می افتد؟ این در اصطلاح به نظام بانک داری ربوی معروف است. ممکن است در کشورهای توسعه یافته که به خاطر پایین بودن نرخ تورم و در نتیجه نرخ بهره، تاثیر سود بالا در اقتصاد برجسته نباشد اما این به معنای نفی یا انکار آن نیست.

اگر لذت اصل شد پذیرش درد و رنج در مسیر رسیدن به آرمان ها بی معنا خواهد بود. البته منظور نفی پول و یا لذت نیست بلکه سخن از اصالت پول، لذت و قدرت است. اگر این اتفاق بیفتد آرمان گرایی و حتی اخلاق به وسیله ای برای تراکم قدرت و ثروت تبدیل می شود. بسیاری از شرکت ها شعاری مانند «منفعت تو منفعت من» و «منفعت من منفعت تو» را در یک فرایند پروپاگاندا تکرار می کنند تا تکرار جای استدلال را بگیرد. اما در واقع اینگونه نیست چرا که منفعت اصلی همیشه نصیب کارفرما و یا مالک است. اینگونه تبلیغات از طریق تصرف روانی در ذهن کارکنان انجام می شود.

حالا اگر ما هم این ها را وارد کنیم بدون بررسی و یا با بومی سازی و دخل و تصرف در آن، چه اتفاقی می افتد؟ البته ما در یک نظم جهانی به هم پیوسته هستیم و نمی توانیم ارتباط خود را با جهان قطع کنیم اما نکته این است که باید حضور کنشگرانه داشته باشیم.

معتقدم فرهنگ اقتدارگرایی تاریخی، فقاقت ساختارگرایی دینی و کارشناسی برخواسته از اصالت ماده و تجربه در پیوند با یکدیگر پدیده ای سردرهم را می سازند که ریشه و بنیان مشکلات مستمر جامعه ماست.

این فراز از من نیست اما به نظر جمله خوبی است:

"در شرایط کنونی انسان ایرانی برای یافتن راه برون شدی از بحران هویت و صیانت از امنیت وجودی و امنیت هستی شناختی خود گریزی ندارد مگر اینکه نخست من واقعی خود را بشناسد، و سپس قفل های عدم پذیرش دیگران را در هم شکند، هستی خود را سامانی دوباره بخشد، چشم انداز وجودی زندگی را با تلاش و کوشش فراتر از همیشه از نو بسازد، ارزش هایی تازه خلق کند، در دنیایی آشفته انسجام ایجاد کند و به سوی عرصه های دیگر هستی پیش رود."

چه کنیم؟

در ادامه این بحث باید ببینیم که چه بکنیم. مطلبی را که می خواهیم در اینجا مطرح کنم ساماندهی سبک زندگی در مسیر تعالی نام گذاری کرده ام.

1. آغاز شکل گیری اصلاح سبک زندگی از بستر مشارکت مردمی

2. لزوم ایجاد بستر تفاهم در سطوح مختلف اجتماعی، کارشناسی و علمی برای چگونگی اصلاح سبک زندگی

1-2. طرح موضوع در بستر جامعه و بالا رفتن دغدغه های اجتماعی با هدف دستیابی به توسعه تفاهم اجتماعی.

برای مثال در فرهنگسراهای تهران و خانه های فرهنگ وابسته می توان این موضوعات را با اولویت بندی در جامعه مطرح کنیم و رویکردی را دنبال کنیم که مردم به معضلات اجتماعی خود پی ببرند. می توان از موضوعات واقعی مانند اعتیاد آغاز کرد تا به نوعی به مشکلات فرهنگی و اجتماعی برسیم. باید به نوعی با مردم به تفاهم برسیم که نسبت به این معضلات دغدغه مند شوند. در این مسیر می توانیم از معلمان مدارس، کارشناسان، هنرمندان، شاعران و کسانی که به نوعی جز گروه های مرجع جامعه باشند بهره برد. همچنین می توان از سازمان های مردم نهاد هم استفاده کرد. در این مسیر باید دغدغه های اجتماعی را با هدف توسعه تفاهم اجتماعی و مردمی بالا ببریم.

2-2. طرح این موضوعات و آسیب ها و چالش ها در بین کارشناسان شایسته مرتبط با موضوع و با هدف **توسعه تفاهم کارشناسی**. کارشناسان باید با مردم در تماس باشند و نکات را از سطح مردمی و اجتماعی استخراج کنند تا با بررسی های انجام شده در اتاق های فکر شاهد **توسعه تفاهم کارشناسی** باشیم. مثلاً موسسه حرا (موسسه حرکت رشد و اعتدال) می تواند به عنوان یک سازمان مردم نهاد در این گام نقش موثری داشته باشد.

3-2. اگر یافته های علمی به اندازه ای وجود داشته باشد که بتوان این موضوعات را بررسی کرد، که از آنها بهره میگیریم اما اگر به نقطه ای برسیم که احساس کنیم خلا تئوریک وجود دارد باید یک سطح عمیق تر برویم. در اینجا باید اندیشه ورزان، پژوهشگران و دانشمندان با هدف دستیابی به **توسعه تفاهم علمی** در پژوهشکده ها، اندیشکده ها و دانشگاه های کشور، این موضوعات را بررسی کنند.

3. انجام فعالیت در این سه سطح به طور پیوسته و در رفت و برگشت مداوم

4. آگاهی دادن به جامعه موجب **طرح موضوع** در بین مردم، **تفسیر موضوع** در بین کارشناسان و **تدبیر موضوع** در نزد اندیشه ورزان خواهد شد

5. فاصله گرفتن از واقعیات موجود در جامعه و عدم طرح آن به دلیل مصلحت سنجی های ذهنی زمینه ساز افزایش عدم اعتماد اجتماعی می شود.

در مورد اعتماد عمومی یک سامانه تعریف کرده ام که بنابر آن **اگر می خواهیم به مردم کمک کنیم باید اعتماد عمومی مردم را بالا ببریم** چرا که در شرایط فعلی نظام اعتماد اجتماعی ما آسیب دیده است. در این بین سه سطح اعتماد را می توان مد نظر قرار داد:

- اعتماد حاکمیت به مردم
- اعتماد مردم به حاکمیت
- اعتماد مردم به مردم

برای اینکه اعتماد اجتماعی افزایش یابد نقش اصلی بر عهده حاکمیت است. حاکمیت باید چند گام جلو بیاید و نسبت به گذشته رویکرد شفاف و مسئولانه داشته باشد. حتی اگر در کوتاه مدت مردم رفتارهای زیرکانه و منفعت طلبانه داشته باشند اما این هزینه ها قابل قبول است. حاکمیت نباید خیال کند که بی قید و شرط مورد قبول مردم خواهد بود. جامعه نیاز به اعتماد دارد ما باید در ابتدا مردم را آنگونه که هستند بپذیریم. اگر حکومت مردم را نفی کند بدین اعتبار که رفتارشان را نمی پسندد نتیجه نخواهد گرفت.

برای اصلاح آسیب های فرهنگی باید رفتار مردم را بپذیریم. حاکمیت در گام نخست باید بیشتر به مردم اعتماد کند. خود اظهاری یکی از این نمونه هاست. اگر این رویکرد در صدی خطا داشته باشد در مداومت اصلاح خواهد شد. هر چند شاید در کوتاه مدت به نفع حکومت نباشد اما بهتر از این است که رویکرد حاکمیت بر پایه بی اعتمادی شکل گیرد. در یک خانواده هم همین طور است وقتی پدری به همسر و فرزندان اعتماد داشته باشد جریان اعتماد متقابل را ترویج می کند آنوقت همه به هم اعتماد پیدا می کنند.

برای ترمیم اعتماد عمومی، حکومت باید شش ویژگی را داشته باشد:

- صداقت
- صمیمیت: نگاهی گرم یعنی آشناییم، زبانی نرم یعنی چاره سازیم.
- صراحت: به شفافیت کمک می کند
- صیانت: حکومت باید از اصلی ترین مسایلی که مردم بدان ها مبتلا هستند صیانت کند مانند کاری که امروز وزارت بهداشت در حال انجام دادن است که در مسیر صیانت است و البته باید تثبیت شود.
- صبور: مدیران باید در مسیر تحول اجتماعی صبر داشته باشند
- صلابت: قاطعیت پیشبرنده و یا بازدارنده در این مسیر آخرین مرحله است.

در یک نگاه دیگر **سامانه دستیابی به سبک زندگی تعالی جو** را می توان با هدف ایجاد جریان اجتماعی در سه سطح مورد نظر به همراه مدیریت نظام مند و همه جانبه، در چهار گام کلی در نظر گرفت:

1. استفاده از و یا ایجاد آزمایشگاه های اجتماعی (مانند فرهنگسراها و سازمان های مردم نهاد) جهت طرح موضوع سبک زندگی تعالی جو و تبادل نظر پیرامون آن

2. دستیابی به صورت مسئله های جدید در بستر تفاهم اجتماعی و طرح آن در حلقه های کارشناسی

- 1-2. طراحی سایت پشتیبان و انعکاس مطالب به جهت بررسی و ایجاد تفاهم در سطح کارشناسی
- 2-2. طرح موضوع های تفاهم شده در فرهنگسراها، سازمان های مردم نهاد در حلقه های کارشناسی و دستیابی به خلا های تئوریک

3. ارسال خلاهای تئوریک و موضوع های مورد نیاز جهت انجام فعالیت های پژوهشی به اندیشه ورزان، پژوهشگران و دانشمندان

- 1-3. ضرورت فکر کردن مردم نسبت به موضوع سبک زندگی تعالی جو و دغدغه اصلی شدن آن
- 1-1-3. شناخته شدن ابعاد مختلف و پیوند آن با آموزه های متعالی
- 2-1-3. ضرورت وجود یک سامانه هدایت، جهت دهنده گی و پایش در تشخیص موضوعات اصلی و عدم انحراف این حرکت اجتماعی
- 3-1-3. به رسمیت شمردن زیست مردم و وضعیت زندگی آنها در ابتدای کار
- 2-3. ضرورت بررسی علت فاصله گرفتن مردم از ارزش ها علی رغم اعتقاد به آموزه های متعالی
- 1-2-3. عدم توجه به غلط بودن روش هدایتگران و اداره کنندگان جامعه و مورد سوال قرار دادن مردم
- 2-2-3. عمل مبتنی بر روش و روش مبتنی بر مفروضات پایه ای

4. دستیابی به سیاست های کلی نظام جمهوری اسلامی توسط کارشناسان و بیان این نظریات به عنوان سیاست های ناظر بر اعتقاد به تعالی سبک زندگی